



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

همان طوری که مستحضر هستید مرحوم محقق کتاب شریف نکاح شرایع را بر چهار فصل تنظیم کردند: فصل اول نکاح دائم، فصل دوم نکاح منقطع، فصل سوم نکاح عیب و إماء، فصل چهارم احکام نکاح است.^۱ این فصل چهارم پنج بخش را زیر مجموعه خود دارد: بخش اول مسئله خیار در اثر عیب و تدلیس بود که گذشت، بخش دوم مسئله مهر و تفویض بود که گذشت، بخش سوم مسئله «قَسَم» و «تُسُوز» و «شِقَاق» بود که گذشت، بخش چهارم مسئله «الحاق اولاد» است که در پیش داریم و بخش پنجم هم - به خواست خدا - مسئله نفقه است.^۲

در جریان الحاق اولاد یک مطلب مستقیمی است که چه وقت فرزند به والدین خود ملحق می شود؟ یک محذور این است که اگر یک حادثه تلخی پیش آمد در ظرف شک باز ملحق می شود یا نه؟ و اگر ملحق می شود شرط الحاق آن چیست؟ اگر هیچ حادثه ای پیش نیامد نه زنا و نه شبهه، فرزند اگر بخواهد به والدین خود ملحق بشود سه شرط دارد: اول آمیزش باشد، دوم از اقل حمل کمتر نباشد، سوم از اکثر حمل بیشتر نباشد، این شرایط عادی است و اگر - معاذ الله - حادثه فجوری پیش آمد یا شبهه ای رُخ داد در عین حال اگر برهان قطعی در مسئله نیست بر اساس قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»^۳ به والد با یک شرایط خاصی ملحق می شود.

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۰۹ - ۲۹۸.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۲ - ۲۹۸.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

بخش اول آن تا حدودی گذشت که اگر مساس حاصل شده باشد «خلفاً أو أمماً» چون مسئله حقوق ولد کار عادی نیست هر آزمایشی هم پاسخ مثبت نمی دهد اوست که ﴿يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾^۱، اوست که ﴿يَعْلَمُ ... مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ﴾^۲ نه علم آن قدر پیشرفت کرده است که دلیل قطعی اقامه کند که این نطفه آمد یا نیامد، رَحِم جذب کرد یا جذب نکرد، جاذبه زهدان نسبت به رَحِم چقدر است و نه در ظرف شک می شود اساس خانواده را به هم زد. این است که مسئله «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» یک اصل حاکم است. اگر - معاذالله - حادثه ای پیش آمد به نام «فجور» یا یک رُخداد تلخی به نام «شبهه» پیش آمد، آن هم ضابطه دارد که به وسیله این امور، اساس خانواده به هم نخورد.

بخش اول را گذراندند. در بخش دوم این است که فرمودند: «و لو وطئها واطئ فجوراً كان الولد لصاحب الفراش»^۳ اگر زنا - معاذالله - قطعی بود و علم به حقوق قطعی نباشد مشکوک باشد در ظرف شک، این ولد مربوط به والد و صاحب فراش است، اگر علم قطعی بود حکم خاص خودش را دارد؛ در علم قطعی هم والد حق ندارد ولد را نفی کند، می روند محکمه و محکمه دستور به «لعان» می دهد، این لعان محقق می شود این فرزند از او جدا می شود، می رود به دستگاه بهزیستی، این طور نیست که اگر والد یقین داشت که این کودک از او نیست بتواند نفی کند، حرمت خانواده به قدری قوی است و جدّی است که باید براساس نظم و حساب باشد در محکمه شرع تصویب بشود بعد می دهند به دستگاه بهزیستی و امثال آن. پس این چنین نیست اگر شوهر یقین دارد که این از او نیست بتواند نفی کند این کودک را از منزل بیرون کند، این باید براساس محکمه شرع باشد که بی حساب نباشد. آن

۱. سوره لقمان، آیه ۳۴.

۲. سوره رعد، آیه ۸.

۳. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۵.

را به این صورت بیان کردند فرمودند: «و لو وطئها واطئ فجوراً كان الولد لصاحب الفراش و لا ينتفی عنه إلا باللعان لأن الزانی لا ولد له» که بعد مسئله شبهه را ذکر می‌کنند.

عمده این است که در جریان «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» برخی‌ها خواستند ادعا کنند که از نظر سند این روایت متواتر است. مستحضرید که تواتر بسیار کم است. تواتر آن است که از زمان صدور تا زمان وصول، طبقات همه در حدی باشند که «یَمْتَنَعُ تَوَاطُؤُهُمْ عَلَى الْكَذِبِ»؛ اگر در یک طبقه یکی دو نفر بودند، در طبقه دوم مثلاً کمتر یا بیشتر به ما رسید این را نمی‌گویند تواتر، ممکن است مستفیض باشد ولی تواتر نیست، وقتی تواتر هست که هر نسلی به قدری باشند که «یَمْتَنَعُ عَرَفاً تَوَاطُؤُهُمْ عَلَى الْكَذِبِ» و این هم بسیار کم است. این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» مستفیض هست چون تقریباً بیش از بیست راوی نقل کردند اما شهرت تاریخی دارد نه شهرت فقهی و روایی، بین فقها در کتاب‌های فقهی «نسلاً بعد نسل» گسترده‌تر بشود نیست مثل سایر قواعد است اما آن شهرت تاریخی است وقتی به حکومت آمد و به سیاست آمد و نامه رسمی امیر المؤمنین (سلام الله علیه) صادر شد^۱ و نام رسمی امام مجتبی (سلام الله علیه) صادر شد^۲ و دودمان اموی را با این نامه‌ها مفتضح کردند و «زیاد بن سمیه» را نگذاشتند که «زیاد بن ابی سفیان» بشود، «زیاد بن ابیه» را نگذاشتند که «زیاد بن ابی سفیان» بشود، این روایت شهرت پیدا کرد. شهرت این روایت تاریخی است نه حدیثی تا ما بگوییم این حدیث متواتر است غالب مورخان نقل کردند و آن هم البته برای خودش یک حرمت دارد اما این که تواتر فقهی باشد بیش از قواعد فقهی دیگر، آن طور نیست.

۱. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۲۹۸؛ «و قَالَ عَ فِي جَوَابِ كِتَابِ كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ عَلَى طَرِيقِ الإِحتِجَاجِ...».
۲. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۶، ص ۱۹۴؛ «مِنْ الْحَسَنِ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) إِلَى زِيَادِ بْنِ سُمَيَّةَ».

بنابراین از نظر سند هیچ اشکالی نیست که معتبر است ولو در حد تواتر نباشد در حد مستفیض است روایتش هم معتبر است و عمل اصحاب هم هست و شهرت تاریخی هم که پیدا کرده است اما حالا اماره است یا اصل؟ این روایت اگر اماره باشد نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه یک مشکل مرکب سه ضلعی دامنگیر تولید می‌کند. مستحضرید که شریعت، شریعت سهله است ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^۱ این است، اگر یک وقت انسان لغزید ذات اقدس الهی ترمیم می‌کند، بنا بر این نیست که به علم غیب عمل بشود، این ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ هست. این که گفته شد در اماره، شک، موضوع آن نیست مورد آن است ولی در اصل، شک، موضوع آن است، موضوع و مورد درباره حکم خدا و موضوع حکم خدا است نه فعل مکلف، اگر مکلف در فعل خودش شک کرد نظیر شک در نماز، خود موضوع، شک است اما این باعث نمی‌شود این اصل بشود «إذا شككت بين الثلاث والأربع فابن على الأربع»، این شک در موضوع است موضوع کار خود مکلف، این هیچ یعنی هیچ ارتباطی به مسئله اماره و اصل ندارد. پس این که گفته شد شک اگر موضوع قرار گرفت می‌شود اصل و اگر مورد باشد می‌شود اماره، آن در فعل خدا و حکم خدا و موضوع حکم شرعی است، نه موضوع خود شخص؛ در کار خود شخص شک اگر موضوع هم قرار بگیرد این اماره است مثل «إذا شككت بين الأقل والأكثر فابن على الأكثر» با این که شک موضوع مسئله است.

حالا ما بینیم در «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» این شک، مورد مسئله است تا بشود اماره یا موضوع مسئله است تا بشود اصل؟ ما می‌بینیم گاهی همین مطلب را از امام (سلام الله علیه) سؤال می‌کنند فرزندی از یک خانواده‌ای به دنیا آمد که مشکوک است چکار بکنند؟ می‌فرماید این کودک ملحق به پدر است اما سخن از قاعده

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

«الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» و امثال آن نیست یک سؤال ساده است و یک جواب ساده، این معلوم می‌شود که براساس اماره است نه براساس اصل. آن که امام (سلام الله علیه) در جواب این سائل که سؤال کرد بچه مشکوکی از این خانواده به دنیا آمد نمی‌دانند مربوط به کیست؟ حضرت فرمود مربوط به پدر است در اینجا تمسک به قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» و مانند آن نیست و بیان خود امام هم اماره است و احتمال این که اصل باشد نیست ثانیاً این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» برای حل مشکل است و اگر این اصل باشد نه اماره، یک مشکل سه ضلعی غیر قابل حل را به عنوان یک غده بدخیم در این خانواده می‌اندازد، یک مشکل سه ضلعی غیر قابل حل را دامنگیر این خانواده می‌کند چرا؟ برای اینکه اگر اصل باشد، اصل بعد از مدتی حل می‌شود به هر حال انسان نمی‌داند این آب طاهر بود یا نه، بعد حل می‌شود مثل سایر موارد است شک که برای همیشه نمی‌ماند اما اگر این ولد مشکوک باشد و شبهه، شبهه حکمیه است نمی‌دانیم مربوط به پدر است یا مربوط به زانی است، به صورت اصل گفته بشود که این «للفراش» است، چون اصل است لوازم آن حجت نیست و وقتی لوازم آن حجت نشد پدر یک سلسله احکامی نسبت به فرزند دارد نمی‌داند جاری کند یا نه! مادر یک سلسله حقوقی مثل حضانت و مانند آن یا شیر دادن و مانند آن دارد نمی‌داند اجرا کند یا نه! فرزند که به دنیا آمد و هنوز بالغ نشد یک سلسله احکامی دارد، وقتی هم که بالغ شد احکام بیشتری پیدا می‌کند سخن از محرمیت است، سخن از حرمت نظر است، سخن از حرمت نکاح است، سخن از جواز نکاح است، سخن از نفقه است، سخن از «حق الحضانه» برای مادر، سخن از «حق الولاية» است برای پدر، ده‌ها حکم برای این کودک است، این کودک یکی از اضلاع سه‌گانه مثلث است که حقوق فراوان سرگردانی دارد، پدر یک سلسله حقوق و تکالیف سرگردانی دارد، مادر یک سلسله حقوق سرگردان و احکام سرگردانی دارد. حالا چه کسی را نگاه کند یا نسبت به چه کسی محرم است و نسبت به چه کسی محرم نیست؟

اگر در همان زمان یک مرگی اتفاق بیافتد از نظر ارث او سهمی می‌برد یا سهمی نمی‌برد؟ این مثلث سه ضلعی غده بدخیم، دامنگیر او می‌شود و قابل حل هم نیست. این چه اصلی است که سه نفر را برای همیشه گرفتار کرده است؟! یک وقت است که انسان نمی‌داند این فرش پاک است یا نه، روی آن نماز می‌خواند، بعد هم اگر معلوم شد آلوده بود حکم دیگری دارد، این طور نیست که برای ابد بماند اما اینجا چندین سلسله بدخیم دامنگیر اوست او چه کسی را نگاه بکند و چه کسی را نگاه نکند؟ چه کسی رَحِم اوست که صله رحم بکند و چه کسی رحم او نیست صله رحم نکند؟ پس یک سرگردانی است، چه کسی شناسنامه‌ای بگیرد؟ چه کسی در ازدواج بعدی در آن سهمی باشد؟

پس این دو شاهد نشان می‌دهد که «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این اماره است نه اصل. شاهد اول این است که همین مطلب را از امام (سلام الله علیه) سؤال می‌کنند که ولدی است طرفین شک دارند پدر و مادر شک دارند یا پدر شک دارد که این کودک مربوط به اوست یا نه، می‌فرماید که مربوط به پدر است، سخن از «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» و قاعده و اینها نیست، این معلوم می‌شود اماره است چون درباره شک که این طور حکم نمی‌کنند اینجا ظاهر بیان نورانی امام اماره است. بنابراین ظاهرش این است که این اماره است پس آن شهرت تاریخی غیر از شهرت فقهی است آن را به حدّ تواتر نمی‌رساند گرچه سند آن «مما لا ریب فیه» است و ظاهرش این است که اماره است و همه احکام فرزند بر او بار است، هم در مسئله محرمیت و هم در مسئله حرمت نکاح، در مسئله نَسَب فرزند است نفقه مشخص است، «حق الحضانه» مشخص است، «حق الولاية» مشخص است، دوران هجرش چه وقت سپری می‌شود مشخص است، اگر دختر بود اذن شرط است آن هم مشخص است، همه احکام فرزند را دارد.

پرسش: ...

پاسخ: در بحث جلسه قبل گذشت که دلیلی دیگر باید ضمیمه بشود اگر این شخص از نظر آزمایش دید که شبیه آن شخص است به پدر باشد می خورد، به برادر باشد می خورد، به عمو باشد می خورد به فرزند باشد می خورد. این آزمایش خون، شخص ثابت نمی کند می گوید با این زن با این خانواده با این خون شبیه است نه با پدر، مگر این که یک راه دیگری ثابت بشود. الآن اگر خواستند ببینند کسی که کشته شد چه کسی است؟ خون برادرش را آزمایش می کنند یا خون پدرش را آزمایش می کنند یا خون پسرش را آزمایش می کنند، مربوط به این خانواده است نه مربوط به شوهر آن هنر را ندارد البته ممکن است بعدها پیشرفت بکند که ثابت کند این فرزند با این شخص معین به اعضای این خانواده شبیه است «و لا غیر»، می گوید شبیه خانواده است. اینها که در حادثه سرزمین «منا» رحلت کرده اند خون برادر را گرفتند حل شد یا خون پسر را گرفتند حل شد یا خون پدر را گرفتند حل شد، این خون، خون این خانواده است، خون خانواده که شوهر ثابت نمی کند، مگر این که کسی علم داشته باشد یقین داشته باشد. اولاً این ظنی است و غیر قابل اعتماد است، غیر قابل اعتماد شرعی یعنی آن جزم آوری را ندارد، ثانیاً مفید حصر نیست پدر را ثابت نمی کند بلکه خانواده را ثابت می کند.

سؤالی بعضی از آقایان کردند درباره این که در بحث ﴿وَاَضْرِبُوهُنَّ﴾^۱ آن روایتی که خواندیم این روایت کجاست؟ این در پرانتز است چون بحثش مربوط به نشوز و ﴿وَاَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾ و اینها بود. آن سؤالی که آن آقایان کردند این بود که «أفرشته کریمتی» از کجا نقل شده است؟ این روایت را مرحوم فاضل مقداد در کنز العرفان فی فقه القرآن که از شیخ أجل جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری (رضوان الله تعالی علیه) است این کتاب دو جلد است جلد اول آن تا خمس است جلد دوم آن مسائل مربوط به نکاح و ارث و مانند آن است. در جلد دوم

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

صفحه ۲۱۱ ذیل آیه ۳۴ سوره مبارکه «نساء» که دارد ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾ در ذیل این آیه مرحوم فاضل مقداد (رضوان الله تعالی علیه) این جملات را دارد بعد از اینکه قنوت را معنا کرد نشوز را معنا کرد فرمود: «و سبب نزول هذه الآية أن سعد بن الربيع» که «كان من الأنصار نشزت عليه امرأته» یعنی از جای خود بیرون آمد نشوز یعنی برخاستن از آن جایی که باید بنشیند اطاعت کند منظور نشستن فیزیکی نیست یعنی از جای خود خارج شد از جای خود بیرون آمد او باید اطاعت بکند اطاعت نکرد «نشزت علیه امرأته حبیبۀ بنت زید فلطمها» شوهر او را سیلی زد، این دختر به پدرش گفت و پدرش این دختر را آورد خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «فانطلق بها أبوها إلى النبي صلى الله عليه و آله فقال أفرشته كريمتي» من دخترم را در فراش او جا دادم یعنی هم‌بستر او کردم همسر او کردم. رسم بود که از دختر به عنوان کریمه یاد می‌کردند از یکدیگر سؤال می‌کردند که فلان آقا داماد فلان شخص است که کریمه فلان کس را دارد، کریمه یعنی دختر. این که گفته می‌شود وجود مبارک فاطمه معصومه (سلام الله علیها) کریمه اهل بیت است، این یک لقب ویژه‌ای نیست اصلاً به دختر می‌گفتند کریمه، کریمه اهل بیت منتها حالا این یک اصطلاح ظاهری است که با واقعیت همراه است اما در بعضی‌ها همان اصطلاح ظاهری است. «أفرشته كريمتي فلطمها! فقال النبي صلى الله عليه و آله لتقتص من زوجها» تو هم برو قصاص بکن! همان طوری که در آیه قصاص دارد که ﴿النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾^۱ که مربوط به مرگ است دارد که ﴿الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ ... وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾، این حکم مطلق است، حالا یک کسی سیلی خورد در خیابان اگر

۱. سوره مائده، آیه ۴۵.

عفو کند مشکلی پیش نمی‌آید و آن بزرگواری است اما نه روی ذلت، آن جایی که کتک خوردن روی ذلت است این بیان نورانی حضرت امیر است که «لَا يَمْنَعُ الضَّيِّمَ الدَّلِيلُ»^۱ آن را فرمود اجازه ندارید و اگر یک بیگانه‌ای حمله کرد به خانه انسان و انسان از حریم خودش دفاع بکند «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۲ «من قتل»، «من قتل»، «من قتل» لازم نیست که کسی شهید میدان جنگ باشد. این عزیزی که در دوران قبل از پیروزی انقلاب در تظاهرات و مانند آن در خانه‌شان دفاع می‌کردند همه اینها این طور بودند در این راهپیمایی‌های قبل از انقلاب بالاخره سعی می‌شد به این که آدم چه بگوید، غالباً وضو گرفته می‌شد، بعد روایات بررسی می‌شد می‌دیدیم وجود مبارک حضرت مثلاً در جنگ بدر چه می‌گفت در فلان جنگ چه می‌گفت اینها به دوستان گفته می‌شد اینها هم با همین ذکر وارد تظاهرات قبل از انقلاب می‌شدند. در فلان جنگ وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «يَا كَهَيْعَص»^۳ اینها را می‌گفت دوستان هم همین‌ها را در تظاهرات می‌گفتند یعنی با این وضع تظاهرات بود با این وضع انقلاب بود با این وضع از خانه وضو می‌گرفتند می‌آمدند با این وضع بود، این کسی که در میدان تیر خورد شهید است. قبل از انقلاب به بعضی‌ها عرض شد که شما چه شبهه‌ای دارید؟! چه مشکلی دارید؟! چرا این شهید را غسل می‌دهید؟! اینها می‌گفتند شهید آن است که در میدان باشد، می‌گفتیم این شهید است، شهید یعنی شهید! مگر میدان جنگ با میدان تظاهرات فرق می‌کند؟! بعدها خیلی‌ها راحت شدند چون این شهدا را غسل نمی‌دادند چون به واقع این شهید است او برای چه آمده است؟ این تظاهراتی که قبل از انقلاب بود و اینها تیر می‌خوردند فرقی با میدان سوسنگرد و مانند آن ندارد! حتماً طرفین باید مسلح باشند که بشود شهید؟!

۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۲۹.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۵.

۳. سوره مریم، آیه ۱.

۴. رک: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۵؛ «مَا كَانَ عَلَيَّ (عليه السلام) فِي قِتَالٍ قَطُّ إِلَّا نَادَى يَا كَهَيْعَص».

غرض این است که اگر ولیّ مسلمین این کار را امضا کرد، حشر او با انبیا و اولیای الهی است! ولیّ مسلمین امضا کرد، همه فقها امضا کردند، همه علما امضا کردند، متدینین امضا کردند که نمی‌شود مسئله حجاب این طور باشد، مسئله درآمد مردم این طور باشد، مسئله بیگانه این طور باشد آمریکا بیاید اسرائیل بیاید نفوذ داشته باشد بر مملکت، این را خدا امضا نکرده است^۱ شعارها همه این بود و اگر کسی می‌زد یک قصاص بود در این طرف و آن طرف که می‌زدند. ما یک قصاص داریم و یک حد، قصاص حقّ مسلم خود شخص است ﴿السِّنُّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ حضرت فرمود تو هم برو قصاص بکن! این دختر تو را زد تو هم برو بزن! حکم شرعی را گفت او که نیامد به محکمه حضرت هنوز محکمه‌ای تشکیل نشد، حدّ که نخواست، گفت او دختر مرا زد، کریه مرا زد، فرمود تو هم برو بزن! غرض این است که اگر این آیه قرآن دارد ﴿السِّنُّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ طرزی زدند که دندان شما آسیب دید شما هم طرزی بزنید که دندان او آسیب ببیند، همین! حدّ نیست که محکمه شرع بخواهد، قصاص حقّ مسلم شما است فرمود این کار را بکنید. او گفت که «أفرشته کریمتی» حضرت این طور دستور داد «فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَتَقْتَصَّ مِنْ زَوْجِهَا»، آن وقت «فَانصَرَفَتْ لَتَقْتَصَّ مِنْهُ» ما برگشتیم تا این که قصاص را بگیریم

پرسش: ...

پاسخ: خود حاکم که وجود مبارک حضرت است اجازه داد؛ یک وقت اجازه عام است، یک وقت اجازه خاص است و یک وقت هرج و مرج می‌شود، الآن این شخص اینجا زد و دارد فرار می‌کند، ناشناس هم هست، برود نزد حاکم بگوید که یک ناشناسی مرا زد و فرار کرد؟! پرسش: ...

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۱: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾.

پاسخ: غالب آن موارد استثنایی است. در این دعواها که کسی شناسنامه نمی‌آورد این شخص می‌زند و فرار می‌کند پس اینجا حاکم اجازه داد.

غرض این است که قصاص، قصاص است، حدّ، حدّ است و «فقه» را برای همین گذاشتند که باب قصاص، قصاص، باب حدّ، حدّ، باب تعزیر، تعزیر، حدّ و تعزیر مربوط به حاکم شرع است، قصاص که مربوط به حاکم شرع نیست؛ یک کسی مُشت زد شما همین طور مُشت بخور بعد بروید پرونده درست کنید؟! فرمود: «لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلُ» یک فرد پست ستم را تحمل می‌کند! اگر حدّ باشد باید رجوع به محکمه کند اما محکمه جای قصاص نیست قصاص حکم خاصی دارد، حدّ حکم خاص و مخصوصی دارد، تعزیر هم حکم مخصوص خاص خودش را دارد.

در راهپیمایی پس فردا به لطف الهی همه ما شرکت کنیم و این را حق خود بدانیم وظیفه خود بدانیم با دو اصل. در راهپیمایی قبل از انقلاب مشخص بود که چه می‌خواهیم همان‌ها را می‌گفتیم اما در راهپیمایی الآن هم مشخص است که چه می‌خواهیم شعار ما همان شعارهای قبل از انقلاب باشد در قطع‌نامه‌های ما، در بیانیه پایانی ما آن اصول کلی باشد و اصل دیگر، ما به هر حال مشکلاتی داریم که این مشکلات یک مقدار در اثر ضعف مدیریت است که ما با داشتن این همه سرمایه‌های غنی و قوی از نظر اقتصاد در زحمت هستیم و یک سلسله بداخلاقی و بدحقوقی است الآن ما دهه کرامت، دهه ولایت، دهه نبوت، همه اینها برکاتی است که گاهی به صورت هفته گاهی به صورت دهه اینها را داریم اینها نعمت الهی است اما عده‌ای دهه غارت تشکیل دادند این دهه مربوط به ده روز نبود مربوط به ده ماه نبود بلکه مربوط به ده سال است غارت کردند چهار هزار میلیارد پنج هزار میلیارد اینجا سرقت آنجا سرقت کل خزینه را خالی کردند این دهه غارت را هم ما باید در شعار بگوییم و حق مسلم ما اینها

است. بارها ما به مسئولین گفتیم این جلد پنج کافی را مطالعه کنید «کتاب المعیشة»^۱ این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که درست است مردم بین خود و خدای خود خدا را قبول دارند و دین آنها محفوظ است اما دین بخواهد در جامعه حاکم باشد این با فقر نمی شود. دعای نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این است که «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدَّيْنَا فَرَأَيْتَ رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ»^۲ با این که حضرت در شعب ابی طالب آن طور تحمل می کرد خواص اصحاب آن طور تحمل می کردند اما ناله و استغاثه پیغمبر به درگاه خدا این بود که خدایا! اگر حکومت می خواهید باید اقتصاد مردم تأمین باشد. ما در فارسی هم می گوئیم نان مردم که کنایه از اقتصاد است، خُبز در عربی آن هم کنایه از اقتصاد است. به خدا عرض کرد خدایا! بین ملت ما، مملکت ما اینها که بخواهد تشکیل بشود و نان مملکت جدایی نینداز، اگر - خدای ناکرده - اقتصاد مردم آسیب ببیند توقع نداشته باش مردم مسلمان بمانند نماز بخوانند و روزه بگیرند. بارها هم به عرضتان رسید ما به زبان فارسی حرف می زنیم دوست هم داریم زبان مادری ماست علاقمندیم اما وقتی در بحث های عمیق علمی شد ما که نمی توانیم فارسی را با عربی قیاس کنیم عربی سلطان است فارسی یک زبان عادی است فارسی آن فرهنگی که عربی دارد که ندارد. ما در فارسی کسی که جیبش خالی است کیفش خالی است می گوئیم «گدا» بیش از این که نمی گوئیم، «گدا» ترجمه «فاقد» است یعنی «ندار» اما قرآن وقتی از ملتی که جیبش خالی است کیفش خالی است که نمی گوید او گداست نمی گوید او ندار است می گوید او فقیر است فقیر به معنی گدا نیست این فعل به معنی مفعول است مثل «قتیل» به معنی مقتول، فقیر یعنی ملتی که ستون فقراتش شکسته است و قدرت قیام

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۶۵.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۲۸۷.

ندارد ویلچری است، شما چگونه می‌توانید مقاومت کنید؟! فقیر یعنی فقیر! این عربی سلطان فارسی است، «مسکین» هم همین طور است مسکین یعنی زمینگیر او نمی‌تواند حرکت کند، کجا مقاومت کند با چه چیزی مقاومت کند؟! فرمود ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾^۱ چقدر این کتاب شیرین است! با این که «فاقد، فاقد، فاقد» یک کلمه رایج است. وقتی قرآن از اقتصاد حرف می‌زند می‌گوید ملتی که جیبش خالی است کیفش خالی است او ویلچری است او نمی‌تواند مقاومت کند او اسلحه ندارد او هیچ چیزی ندارد زمینگیر هم هست. در بخش‌های دیگر همین معنا را ظریف و لطیف بیان کرده است فرمود: ﴿لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ﴾^۲ نفرمود خشیت گدایی! آنها بین خشکسالی و ترسالی فرق می‌گذاشتند سال‌هایی که خشکسالی بود وضعشان با دشواری همراه بود «یغذوا الکلاب و یقتل الأولاد»^۳ اینها سگ‌ها را روزی می‌دادند بچه‌ها را می‌کشتند می‌گفتند سگ‌ها گله ما را حفظ می‌کند اما این بچه که نمی‌تواند گله ما را حفظ کند او بیابانگرد بود همان بیابانی فکر می‌کرد «یغذوا الکلاب و یقتل الأولاد» یکی از مواردی که بچه‌ها را می‌کشتند خشکسالی‌ها بود ولی در مورد سگ‌ها می‌گفتند که گله‌های ما را حفظ می‌کند. این قومِ خشن را طرزی تربیت کرد که ایران و روم را تصاحب کردند، همین پیغمبر! در آن قسمت فرمود ﴿لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ﴾ «املاق» که در هیچ لغتی به معنی گدایی نیست، «املاق» یعنی تملق و چاپلوسی فرمود ملتی که جیبش خالی است کیفش است آن ملتِ املاق و تملق و چاپلوسی است نه گردن‌فراز! من نمی‌خواهم ملت من اهل تملق و چاپلوسی باشد نمی‌خواهم دنبال این و آن بگردند می‌خواهم کنار سفره خودشان باشند دستشان به جیبشان و کیفشان باشد اداره ملتِ گدای متملق که هنر نیست.

۱. سوره توبه، آیه ۶۰.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۱.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص ۸؛ «یغذوا [یغذوا] أَحَدَكُمْ كَلْبَهُ وَ يَقْتُلُ وَلَدَهُ».

یک بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه دارد «إِذَا أُمِّلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»^۱ دیدید در اثر نداری می‌خواهید دنبال این شخص بروید یا دنبال آن شخص بگردید یا این شخص را بگویید «اعظم» یا آن شخص را بگویید «عظمی»، این کار را نکنید «إِذَا أُمِّلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ» این کتاب بوسیدنی نیست؟! فرمود اگر احساس کردید که دارید چاپلوسی می‌کنید با خدا معامله کنید، خدا، خداست! صریحاً گفت تمام مار و عقرب عائله من هستند، دنبال چه می‌گردید؟! به شما چه که فلان خرس یا فلان خوک یکی حرام‌گوشت است یکی «نجس العین» است شش ماه باید زیر برف بخوابد! اینها عائله من هستند من موظف هستم آنها را روزی بدهم ﴿عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۲ من موظف هستیم و اینها عائله من هستند، حالا به تو چه که آن خرس شش ماه باید بخوابد یا خوک «نجس العین» است حرام‌گوشت است! اینها عائله من هستند، این خداست! ما آن معرفت‌شناسی، خداشناسی، خداباوری، دین‌باوری، آن را باید تقویت کنیم اینها در راهپیمایی‌های ما باید باشد. در قبل از انقلاب این عزیزی که در راهپیمایی شرکت می‌کردند وقتی می‌دیدند وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در فلان جنگ می‌گفت: «يَا كَهَيْصَ» «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ»،^۳ اینها را همین عزیزان ما یاد می‌گرفتند و می‌گفتند، اینها را از روحانی‌شان یاد می‌گرفتند که ما در این راهپیمایی چه بگوییم، در آنجا «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» این ذکر اینها بود، در فلان جبهه با این «يَا كَهَيْصَ» «يَا كَهَيْصَ» راهپیمایی‌ها شروع می‌شد هدف هم مشخص بود اما الآن ما دو هدف داریم: یکی همان‌ها، یکی مدیران با عرضه که مال بیت‌المال را امانت بدانند رها نکنند اگر اینها مال بیت‌المال را امانت می‌دانستند و رها نمی‌کردند که ما سه هزار و چهار هزار این

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۲۵۸.

۲. سوره هود، آیه ۶.

۳. رک: بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۲، ص ۴۶۰؛ «كَانَ عَلَى (عَلَيْهِ السَّلَام) إِذَا سَارَ إِلَى قِتَالٍ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ تَعَالَى ... اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَا اللَّهُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا رَبَّ مُحَمَّدٍ أَكْفَى عَنَّا شَرَّ الظَّالِمِينَ...».

شخص غارت کند یا آن شخص غارت کند نداشتیم و در غارت کردن سبقت نمی گرفتند که نبود. این کتاب چقدر شیرین است! ای کاش ما یک نهج البلاغه به سر می داشتیم در کنار قرآن به سر! فرمود درست است آن امانت های الهی را به هر کسی نمی دهند که در بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» دارد ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ﴾^۱ آن امانت، آن مسئله ولایت، حقیقت قرآن، حقیقت امامت آن را کوه ها و آسمان ها نمی توانند تحمل کنند این معنا سرچایش محفوظ است اما وجود مبارک حضرت امیر همین معنای آیه پایانی سوره مبارکه «احزاب» را درباره همین امانت مصرف می کند می گوید نماز هست جلالش آن است، روزه است جلالش آن است، خمس است جلالش آن است، حج است جلالش آن است، امانت است که خدا در قرآن کریم فرمود: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ﴾.

غرض این است که مطالبات ما در راهپیمایی باید دو چیز باشد: یکی همان مطالبات اولیه و یکی این مسایل ثانوی. ما در انقلاب بیش از یک مطالبات نداشتیم حکومت اسلامی می خواستیم الآن همان را می خواهیم با این که ما نباید دهه غارت داشته باشیم خیلی این مملکت ثروت داشت اینها غارت هایشان به میلیون که نبود به میلیارد بود آن هم هزار میلیارد یا چهار هزار میلیارد یا پنج هزار میلیارد جیب ملت را خالی کردند؛ هم باید مسئولان را توجه داد که در رونق تولید کاملاً در خدمت مردم باید باشد که مردم تولید بکنند، مگر ما چقدر غذا می خواهیم؟! چین بیست برابر ماست و کافر است دارد خودش را اداره می کند! دو نفر از غرب مارکس^۲ و اینگلس^۳ آمدند بیست

۱. سوره احزاب، آیه ۷۲.

۲. کارل هاینریش مارکس متفکر، فیلسوف، جامعه شناس، تاریخ دان، اقتصاددان آلمانی و از تأثیرگذارترین اندیشمندان است. مارکس همچنین مؤلف «سرمایه» مهم ترین کتاب این جنبش است. این آثار به همراه سایر تألیفات او و انگلس، بنیان و جوهره اصلی تفکر مارکسیسم را تشکیل می دهد.

۳. فریدریش انگلس در آلمان به دنیا آمد، وی فیلسوف و کمونیست آلمانی و نزدیک ترین همکار کارل مارکس است، او به همراه کارل مارکس مانیفست حزب کمونیست و آثار تئوریک دیگری نوشته است.

برابر ما را کافر کردند و اداره کردند اما ما با داشتن علی و حسین (علیهم السلام) نمی‌توانیم کشور خود را اداره کنیم! چکار باید کرد؟! اینها کتاب آسمانی دارند؟! یک میلیارد و ششصد میلیون جمعیت‌اند، بیست یعنی بیست برابر ما! آن‌لین^۱ و استالین^۲ نیروی اجرایی بودند اما این دو نفر آمدند دو فرضیه آوردند در اقتصاد و این بیچاره‌ها را به بند کشیدند. مگر هیچ‌کسی زیر این آسمان از نظر اقتصاد، قناعت، زهدورزی مثل حضرت امیر بود؟! او احکام دینی را گفت، قصاص را گفت، حدود را هم گفت، اخلاقیاتش را هم گفت، کسی «آه» کشید نزد حضرت امیر حضرت فرمود این «آه» برای چیست؟ اگر برای آخرت است که کار خوبی است که افسوس می‌خوری که درجات فراوان در آخرت است شما مثلاً کمتر فراهم کردی! اگر برای دنیا است که من دنیا را تشریح کنم که اصلاً قابل این کار نیست، لذیذترین کار دنیا سه چیز است: یک چیزی از بس قوی است که من او را نمی‌گویم، دو چیز در خوراکی‌هاست و پوشاک و پرده‌داری و اینهاست. بهترین فرش روی زمین بهترین پارچه روی زمین بهترین پرده روی زمین پرنیان است و پرنیان یعنی ابریشم، اطلس، پرنیان، حریر

سه نگردد ابریشم ار او را *** پرنیان خوانی و حریر و پرند^۳

یعنی همین ابریشم. هیچ فرشی روی کره زمین هیچ پرده‌ای، هیچ پارچه‌ای گران‌تر از ابریشم نیست عرض کرد بله، فرمود روی کره زمین هیچ غذایی سالم‌تر و گواراتر از عسل مصفاً نیست عرض کرد بله، فرمود هر دوی اینها ساخته دو کرم‌اند، برای چه چیزی داری افسوس می‌خوری، نفس می‌کشی؟! این علی است! این آسمانی فکر کردن است، فرمود مگر عسل را این کرم نساخت؟ مگر ابریشم را آن کرم ابریشم نساخت، حالا تو برای اینکه محصول

۱. ولادیمیر ایلیچ اولیانوف معروف به لنین تئورسین و انقلابی کمونیست روسی، رهبر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بنیانگذار دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود.

۲. ژوزف استالین رهبر و سیاست‌مدار کمونیست شوروی بود که از اواسط دهه ۲۰ تا مرگش در ۱۹۵۳ رهبر حزب کمونیست اتحاد شوروی بود.

۳. دیوان هاتف اصفهانی.

این دو کرم را نداری داری «آه» می‌کشی؟!^۱ آن فریاد و شمشیر کشیدن و آن تازیانه به دست گرفتن از یک سو، این بیان نورانی داشتن را از سوی دیگر، اینها را داریم، تنها بزن و بکوب که نبود، تنها نصیحت عالمانه که نبود؛ هم آن بزن و بکوب بود تازیانه دست ایشان بود، هم این تحلیلات دقیق عقلی و حقوقی، اینها باید در راهپیمایی‌ها باشد در بیانیه‌ها باشد در قطع‌نامه‌های ما باشد در مطالبات ما باشد، ما باید در متن جامعه باشیم و خواسته‌های خود را هم بگوییم، ذات اقدس الهی را به حق علی و اولادش قسم بدهیم که این کشور را، این مملکت را، ناموس ما را، جوان‌های ما را، فرزندان ما را هدیه الهی بداند تا زمان ظهور صاحب اصلی‌اش!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص ۱۱؛ «فَقَالَ ع يَا جَابِرُ عَلَامَ تَنْفُسُكَ أَعَلَيْ الدُّنْيَا فَقَالَ جَابِرٌ تَعَمْ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ مَلَاذُ الدُّنْيَا سَبْعَةُ الْمَأْكُولِ وَالْمَشْرُوبِ وَالْمَلْبُوسِ وَالْمُنْكُوحِ وَالْمَرْكُوبِ وَالْمَسْمُومِ وَالْمَسْمُوعِ فَالَّذُ الْمَأْكُولَاتِ الْعَسَلُ وَهُوَ يَصْقُ مِنْ ذُبَابِهِ وَأَحْلَى الْمَشْرُوبَاتِ الْمَاءُ وَكَفَى بِإِبْرَاهِيمَ وَسِبَّاحِهِ عَلَيَّ وَجَدِ الْأَرْضِ وَأَعْلَى الْمَلْبُوسَاتِ الدُّبَانُج ...».